

بررسی و نقد کتاب

«نظریه‌های اقتصادی توسعه؛ تحلیلی از پارادایم‌های رقیب»

سیدحسین میرجلیلی*

چکیده

این کتاب به تبیین شش چهارچوب فکری اصلی در اقتصاد توسعه بر اساس پارادایم کوهن می‌پردازد. از زمان انتشار کتاب ساختار انقلاب‌های علمی نوشته تامس کوهن در دهه ۱۹۶۰، محققان علوم طبیعی و سپس محققان علوم اجتماعی به ویژه اقتصاد، تلاش کردند آن را در موضوعات مختلف از جمله توسعه به کار ببرند. کتاب هانت، اثری است که نویسنده سعی کرده تحلیل پارادایمی را در اقتصاد توسعه به کار ببرد. مدرنیزاسیون، ساختارگرایی، نئومارکسیسم، مائوئیسم، نیازهای اساسی و نئوکلاسیک، به عنوان پارادایم‌های رقیب در این اثر تشریح گردیده است. نویسنده، تحلیل وابستگی را توضیح می‌دهد ولی آن را پارادایم نمی‌داند. در این مقاله، برداشت نویسنده کتاب از پارادایم، مورد نقد قرار گرفته است. نقد دیگر به این کتاب، قیاس ناپذیری پارادایم‌ها است که رویکرد کتاب را تشکیل می‌دهد. روش‌شناسان اقتصاد که از دیدگاه انقلاب علمی کوهن به علم اقتصاد نگریسته‌اند، تنها اقتصاد کینزی را مصداق تغییر پارادایم در علم اقتصاد می‌دانند و اقتصاددانان توسعه، تنها تحول از مدرنیزاسیون به تحلیل وابستگی را مصداق تغییر پارادایم در توسعه می‌دانند. سرانجام در این کتاب، رویکرد نهادگرایی در توسعه اقتصادی، مغفول مانده و بحث نشده است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد توسعه، پارادایم، نهادگرایی، سیاست توسعه.

* دانشیار پژوهشکده اقتصاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، h.jalili@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۲

۱. مقدمه

دایانا هانت (۱۹۴۲-) اقتصاددان توسعه و مولف چند کتاب در زمینه توسعه اقتصادی است. کتاب "اعتبار برای توسعه کشاورزی: مطالعه نمونه اوگاندا"^۱ (۱۹۷۵)، کتاب "بحران قریب الوقوع در کنیا: مورد اصلاحات ارضی"^۲ (۱۹۸۴)، کتاب "نظریه‌های اقتصادی توسعه: تحلیلی از پارادایم‌های رقیب"^۳ (۱۹۸۹) و "گرد آوری و تدوین کتاب" خانوارهای روستایی در جامعه‌های نوظهور: فناوری و تغییر در زیرصحرای آفریقا"^۴ (۱۹۹۵) به همراه مارگارت هاسول، از مهمترین کتاب‌های مولف در زمینه توسعه است. در این مقاله به ارزیابی سومین کتاب وی می‌پردازیم که در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است.

خاستگاه کتاب "نظریه‌های اقتصادی توسعه"، تبیین دیدگاه‌های اصلی در اقتصاد توسعه بر اساس رویکرد پارادایمی در انقلاب‌های علمی تامس کوهن است. تامس کوهن، فیزیکدان، تاریخ دان و فیلسوف علم، به بررسی تحول علم پرداخته است. کتاب "ساختار انقلاب‌های علمی" اول بار در سال ۱۹۶۲ و سپس در سال ۱۹۷۰ با الحاق پی‌نوشتی به آن، تجدید چاپ شد. تاکنون بیش از یک میلیون جلد از این کتاب به نوزده زبان دنیا منتشر شده است. (مقدم‌حیدری، ۱۳۸۵: ۱۲) دغدغه اصلی کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، پیشرفت علم است. تاکید وی بر ویژگی انقلابی بودن پیشرفت علمی است. انقلاب علمی متضمن طرد و رد یک ساختار علمی و جایگزینی آن با ساختار علمی دیگری است. پارادایم، سنگ بنای ساختار علمی کوهن است. از نظر کوهن، پارادایم، مجموعه باورها و پیش فرض‌های جامعه علمی است که شامل مجموعه‌ای از تعهدات متافیزیکی، نظری و ابزاری می‌شود. (حیدری، ص ۴۰، به نقل از کوهن، ۱۹۷۷) پژوهشگران درون یک پارادایم، به کاری مشغولند که مبتنی بر پارادایم حاکم بر جامعه علمی است که کوهن آن را "علم متعارف" (Normal science) می‌نامد. (مقدم‌حیدری، ۱۳۸۵، صص ۴۰-۴۱) انقلاب علمی با کنار گذاشتن پارادایم حاکم و پذیرش پارادایم جدید، رخ می‌دهد. (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۴۴) سوئیچ گشتالتی در نظریه تحول علم کوهن نقش بسیار مهمی دارد. با بحران و عدم کارایی پارادایم حاکم، کل یکپارچه آن را کنار می‌گذارند (انقلاب علمی) و کل یکپارچه دیگری را می‌پذیرند. (مفاهیم، قوانین، ابزارها، روش‌ها و ...) (مقدم‌حیدری، ۱۳۸۵، ص ۴۶)

به دنبال انتشار کتاب "ساختار انقلاب‌های علمی" توسط تامس کوهن در سال ۱۹۶۲ و انتشار ویرایش جدید آن در سال ۱۹۷۷، ابتدا محققان علوم طبیعی و سپس محققان علوم

اجتماعی سعی کردند این رویکرد را به کار ببرند. محققان علوم اقتصادی از جمله محققان اقتصاد توسعه نیز از این موج فکری تاثیر پذیرفتند. کتاب هانت به کاربرد رویکرد کوهن در اقتصاد توسعه می پردازد. از اینرو کتاب هانت، دارای تمایز و نوآوری در متون اقتصاد توسعه می باشد.

علت انتخاب این کتاب برای بررسی این است که در مقطع کارشناسی ارشد به عنوان منبع درسی در دانشگاه های کشور، مورد استفاده گسترده قرار می گیرد. در این مقاله ابتدا به معرفی اثر پرداخته می شود. سپس نقد شکلی اثر و پس از آن نقد محتوایی اثر از جمله نقد روش شناختی و کاستی موضوعی آن، انجام می شود. سرانجام نتیجه گیری آخرین بخش مقاله را تشکیل می دهد.

۲. معرفی کتاب

هدف هانت از نگارش این کتاب، همانطور که در پیشگفتار می گوید ارائه متنی تکمیلی در زمینه اقتصاد توسعه بوده است و نه تهیه کتابی درسی. وی به دنبال تبیین دیدگاه های اصلی در توسعه اقتصادی و همچنین ارائه چهارچوب های فکری مهم در توسعه است که تدوین رهنمود هایی برای عمل معطوف به توسعه را ممکن می کنند. هانت فرض کرده است که خواننده با ابزارها و مفاهیم پایه ای اقتصاد توسعه آشنایی دارد. بنابراین می گوید که این کتاب باید به دنبال یا همزمان با متون پایه ای علم اقتصاد و همچنین اقتصاد توسعه خوانده شود.

هانت شش پارادایم را دیدگاه های مسلط در توسعه اقتصادی می داند. وی ملاک هایی برای انتخاب دیدگاه مسلط بودن به کار برده است که شامل این شرط است که دیدگاه مسلط بعد از استقرار هسته اش، باید مبنا و منبع الهامی برای بسط نظری و فعالیت عملی بیش تر در عرصه توسعه اقتصادی را فراهم کند. (هانت، ۱۳۸۶، صص ۱۱-۱۲)

هانت در مقدمه کتاب، عناصر کلیدی هر چهارچوب فکری یا پارادایم را ذکر می کند. در نظر هانت، چهارچوب های فکری مختلفی که در علوم طبیعی و اجتماعی تحقیق علمی را هدایت می کنند، صرفاً مجموعه ای متشکل از نظریه نیستند، بلکه هر یک مجموعه ای از ارزش ها، باورها و فرضیه های ویژه درباره هدف مطالعه را نیز در بر می گیرند. همچنین هر کدام، مفاهیم اصلی متفاوت و روش شناسی متمایزی را به کار می گیرند که در پارادایم علمی تامل کوهن، تجسم یافته است. هانت عنوان فرعی کتاب را از همین رو برگزیده است، زیرا به دنبال شناسایی چهارچوب های فکری مسلط، از مفهوم پارادایم هم به منزله

ابزار طبقه بندی و هم به منزله مبنایی برای تشریح هر چهارچوب بهره برده است. هانت، پارادایم را چنین تعریف می کند: منظومه ای ارزش ها، باورها و ادراکاتی از واقعیت تجربی همراه با مجموعه ای متشکل از نظریه مبتنی بر آن ها که گروهی از دانشمندان با روش شناسی متمایز، برای تفسیر چهره ای از جهانی که در آن به سر می بریم، مورد استفاده قرار می دهند. (هانت، ۱۳۸۶، ص ۱۶)

مؤلف به دنبال تبیین چهارچوب های فکری اصلی در توسعه و توسعه نیافتگی است که برای دوره های مختلف زمانی، حاکم بوده، پشتیبانی گسترده داشته و به ایجاد تحولات مهم در اقتصاد توسعه و یا برنامه ریزی اقتصادی و تدوین سیاست کمک کرده و آن را هدایت کرده است. در مقدمه کتاب، هانت اصطلاح "پارادایم" (Paradigm) را به عنوان مترادف با "چارچوب فکری" (Intellectual framework) و پایه ای برای شرح شش پارادایم تعریف می کند. علاوه بر مقدمه، دو فصل برای زمینه نظری و میراث اندیشه اقتصادی و در مورد اقتصاد توسعه از زمان ظهور آن، اختصاص داده شده است. سپس، شش پارادایم اصلی را تبیین می کند. تحلیل وابستگی را نیز توضیح می دهد ولی آن را پارادایم نمی داند. هر پارادایم در یک فصل جداگانه بحث شده است. فصل نتیجه گیری، خلاصه مقایسه ای از پارادایم ها است.

فصل آخر کتاب (نتیجه گیری) به انجام تحلیل مقایسه ای بین شش پارادایم اختصاص یافته است. مقایسه ها متمرکز بر سازگاری و ناسازگاری بین هر پارادایم و دیگر پارادایم ها، با برجسته کردن ارزش های مشترک و متفاوت، فروض، روش های تحلیلی، نتیجه گیری ها و پیامدهای سیاستی میان شش پارادایم متفاوت است. هانت شش پارادایم را با توجه به چگونگی برخورد با مسائل زیر توضیح داده است: ۱- علل توسعه نیافتگی، ۲- عوامل اصلی برای توسعه و نقش فن آوری ۳- نقش دولت، بازار و نهادهای دیگر در فرایند توسعه.

برای انتخاب پارادایم های توسعه، هانت از معیارهای زیر استفاده می کند: ۱) باید تفسیر متمایزی از ماهیت اصلی توسعه و توسعه نیافتگی داشته باشد ۲) باید عناصر اساسی مشترک در زمینه علل اصلی توسعه و توسعه نیافتگی داشته باشد. ۳) وقتی ویژگی های مشخص شده در ۱ و ۲، حمایت تعداد قابل توجهی از محققان را به دست آورد، در این صورت به عنوان یک پارادایم، طبقه بندی می شود. ۴) بیان اولیه افکار به گسترش نظری بیشتری منجر شده و اقدامات عملی در برنامه ریزی و یا تدوین سیاست را هدایت کرده باشد. (هانت، ۱۳۸۶، ص ۱۷)

۱۷) خلاصه شش پارادایم تبیین شده در کتاب هانت به شرح زیر است:

۱,۲ پارادایم مدرنیزاسیون

این پارادایم که هانت آن را "هسته سرمایه داری در حال گسترش" نامیده است توسط اقتصاددانان اروپای غربی و آمریکای شمالی مطرح شد که طبق اصول اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد کینزی، تحصیل کرده بودند، اما متوجه کاستی های آن برای کشورهای در حال توسعه شدند. در واقع از میان آثار اولیه اقتصاددانان توسعه در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، دو دیدگاه عمده ظهور کرد. یکی در آمریکای شمالی و اروپای غربی (پارادایم مدرنیزاسیون) و دیگری (الگوی ساختارگرا) که در آمریکای لاتین شکل گرفت. هانت، پارادایم مدرنیزاسیون را عمدتاً بر اساس کار لوئیس (۱۹۵۴) توضیح می دهد. لوئیس مهمترین علت عقب ماندگی را عدم پس انداز برای سرمایه گذاری می داند. لوئیس اقتصادهای توسعه نیافته را متشکل از دو بخش اصلی می دانست. یک بخش بزرگ اما فقیر و عمدتاً در تولید دهقانی، که ویژگی آن نیروی بیکار فراوان است و بخش دوم که کوچک است، اما سودآور و پیشرفته و بر اساس سرمایه گذاری سرمایه داران است. بخش مدرن، گسترش می یابد، سود را سرمایه گذاری مجدد می کند و به جذب نیروی کار فراوان از بخش دهقانی ادامه می دهد. سرمایه داران، محور فرایند توسعه هستند چون ظرفیت بالایی برای پس انداز و سرمایه گذاری مجدد، دارند. ویژگی این پارادایم، تورش علیه بخش کشاورزی برای تضمین جریان پیوسته نیروی کار ارزان به بخش مدرن است که برای افزایش سرمایه گذاری لازم است. هانت، نظریه روستو (۱۹۵۳) در مورد مراحل رشد را نیز بحث می کند و مرحله "خیز" و بخش پیشرو را توضیح می دهد. سپس نظر رانیس و فی (۱۹۶۱) در مورد انتقال به رشد خودپایا را بحث می کند. مدرنیزاسیون پارادایمی است که انتظار دارد مسیر توسعه طی شده توسط کشورهای پیشرفته را تکرار کند و در مراحل اولیه رشد اقتصادی، نقش رهبری دولت را توصیه می کند. این پارادایم اتخاذ پیشرفته ترین فن آوری را توصیه می کند، زیرا آن را عامل اصلی سرعت توسعه می داند و افزایش نابرابری را به خصوص در مراحل اولیه توسعه، اجتناب ناپذیر می داند، تا زمانی که خیز اقتصادی بدست آید.

ضعف اصلی مدرنیزاسیون، طبق نظر هانت، وابستگی آن به فرض اقتصاد بسته است. در هیچ کجای مدل لوئیس، روستو، یا دیگران، بحثی در مورد مکانیزم انتقال فناوری به یک کشور فقیر توسعه نیافته وجود ندارد. این پارادایم تقاضای اندک داخلی و تاثیر بالقوه آن در پس انداز را نادیده می گیرد. همچنین وجود عوامل خارجی محدود کننده توسعه، مانند مشکلات کسب ارز برای تامین مالی واردات فن آوری را نادیده می گیرد و به

جای آن بر موانع داخلی توسعه، به خصوص ساختار و نهادهای اجتماعی، تاکید می‌کند. اما تحلیل آن به نقش نهاد های داخلی، و انباشت پس انداز محدود است. مدرنیزاسیون، موانع داخلی برای تغییر نهادی در راه های دیگری غیر از گسترش هسته های سرمایه داری را بحث نکرده است.

۲,۲ پارادایم ساختارگرا

ساختارگرایی از نقد اقتصاد نئو کلاسیک خصوصاً نقد تجارت آزاد و مزیت نسبی، آغاز شد. از سوی دیگر، طرفداران ساختارگرایی دیدگاه مدرنیزاسیون را قبول نکردند که پس انداز پایین، مانع اصلی برای توسعه است. ساختارگرایان، ویژگی اقتصاد توسعه نیافته را درآمد سرانه پایین همراه با تنگناهای ساختاری مربوط به تولید، اشتغال، موجودی سرمایه، نهادهای اقتصادی و اقتصاد کشاورزی می‌دانند. در نظر ساختارگرایی، کشورهای در حال توسعه در اقتصاد بین المللی، اقتصادهای "پیرامون" هستند که در ارتباط با "مراکز" صنعتی قرار دارند. کشورهای توسعه یافته می‌توانند با باز کردن بازارهای خود و ارائه کمک های مالی برای پر کردن شکاف ارز مورد نیاز برای تغییر ساختاری اقتصاد، به کشورهای در حال توسعه کمک کنند.

مهم ترین بحث ساختارگرایان، از نظر هانت، انتقاد از نظریه مزیت نسبی حمایت شده توسط اقتصاددانان نئو کلاسیک است. پریش (۱۹۴۹) نظریه مزیت نسبی را سطحی و ایستا میداند که تفاوت قابل توجه در بهره وری نیروی کار میان کشورهای مختلف را در نظر نمی‌گیرد. ساختارگرایان همچنین سیاست های پولی اقتصاد نئو کلاسیک را که عمدتاً بر اساس تضعیف ارزش پول است، به شدت نقد می‌کنند. در نظر ساختارگرایان، تضعیف ارزش پول در سه حالت منجر به توسعه صادرات نمی‌شود. اول، وقتی کشش درآمدی صادرات، پایین است. دوم، وقتی بخش صادرات در اختیار خارجی ها است و لذا تولید داخلی گسترش نمی‌یابد. سوم، هنگامی که بیشتر واردات، کالاهای سرمایه ای است که این اقدام تاثیر منفی بر بخش های تولیدی به جای می‌گذارد.

ساختارگرایان، تورم را نتیجه عدم توازن می‌دانند که در نخستین مراحل رشد، با توجه به محدودیت عرضه در کوتاه مدت و افزایش تقاضا ایجاد می‌شود. در نظر ساختارگرایان، دولت ها می‌توانند با جهت دادن سرمایه گذاری بیشتر به سمت بخش های اقتصادی با کشش های عرضه بالا و با انجام اصلاحات نهادی به منظور بهبود کشش عرضه، تورم را

مهار کنند. ساختارگرایان طرفدار وضع مالیات بر کالاهای لوکس و واردات هستند و تولید جایگزین واردات را تشویق می کنند. هانت، موارد ناسازگاری میان پارادایم نئوکلاسیک و ساختارگرا را به ترتیب زیر ذکر می کند:

۱. در پارادایم ساختارگرا نظریه مزیت نسبی رد می شود. در حالی که پارادایم نئوکلاسیک طرفدار تجارت آزاد است.

۲. در پارادایم ساختارگرا، پی گیری آگاهانه استراتژی تحولات ساختاری توسط دولت از طریق توسعه صنایع متنوع مدرن، مقدمه ای ضروری برای تحقق توسعه است.

۳. ابزارهای سیاست گذاری برای تحقق بند دوم شامل استفاده از مالیات، سیاست های ارزی و اعتباری، حمایت از طریق تعرفه ها و سرمایه گذاری زیربنایی در بخش عمومی است. یعنی سیاست هایی که قیمت های نسبی نهاده ها و ستانده ها و میزان نسبی سود پس از اخذ مالیات را تغییر می دهند. چنین دخالت گسترده ای در عملکرد نیروهای بازار، در تضاد با الگوی نئوکلاسیک است.

۴. ساختارگرایان طرفدار اصلاحات ارضی هستند. بسیاری از نئوکلاسیک ها با آن مخالف اند. زیرا آن را دخالت دولت در حقوق مالکیت خصوصی تلقی می کنند که انگیزه و اعتماد را کاهش می دهد و مانع از سرمایه گذاری تولیدی می شود.

۵. ساختارگرایان، از علل تورم و بحران تراز پرداخت ها در کشورهای در حال توسعه تبیینی ارائه می کند که در تعارض مستقیم با نظرات نئوکلاسیک ها و مکتب پولی است. (هانت، ص ۳۸۰).

۳،۲ پارادایم نئومارکسیستی

در نظر هانت، مارکسیسم شرایط لازم برای پارادایم بودن در توسعه را ندارد. اما نئومارکسیسم، پارادایمی است که توسعه نیافتگی را ناشی از جریان مداوم مازاد اقتصادی از کشورهای پیرامون به مراکز پیشرفته می داند. این مازاد، تفاوت بین تولید و مصرف تحقق یافته است. نئو مارکسیست ها جریان مازاد را نتیجه رابطه مبادله نابرابری دانند که با از بین بردن تولید صنعتگران داخلی توسط کشورهای صنعتی و از دست رفتن انگیزه برای توسعه صنعتی بومی، تحمیل می شود. این وضعیت باعث جلوگیری از توسعه در پیرامون است. بر این اساس، توسعه ای که رخ داده است متشکل از تعداد کوچکی از انحصارات صنعتی

متعلق به سرمایه داران داخلی و خارجی است که سود خود را به مراکز ارسال می‌کنند. علاوه بر این، طبقات غالب در مرکز و پیرامون، هیچ علاقه‌ای به توسعه مستقل در پیرامون ندارند. در نتیجه، اقتصادهای توسعه نیافته نمی‌توانند مسیر توسعه اقتصادهای پیشرفته را تکرار کنند، به دلیل اینکه شرایط بین‌المللی تغییر کرده و برگشت ناپذیر است. بنابراین، تنها راه رسیدن به توسعه، انقلاب سوسیالیستی است. نقد هانت به تحلیل نئومارکسیست‌ها این است که امکان توسعه صنعتی موفق، وجود دارد و برخی تلاش‌ها برای توسعه صنعتی، عملاً موفق بوده است.

۴,۲ پارادایم مائوئیست

مائوئیسم، کاربرد مارکسیسم - لنینیسم در سوسیالیسم کشاورزی چین بود. مائوئیسم به دنبال دستیابی به توسعه با گسترش صنعت سنگین بود که با مازاد بخش کشاورزی تامین مالی می‌شد. هانت، اهداف مائوئیسم را تحت چهار عنوان اصلی خلاصه می‌کند. اول، افزایش رفاه مادی و از بین بردن تفاوت درآمد از طریق به کارگیری اشتراکی ابزارهای تولید. دوم، اولویت توسعه صنایع سنگین. سوم، توسعه کشاورزی و صنعت، موازی با صنایع سنگین، برای بهبود درآمد توده‌ها و انباشت سرمایه. چهارم، اولویت دادن به دستیابی به برابری سیاسی و اقتصادی میان مناطق مختلف کشور از طریق اعطای سهم بیشتر در سرمایه‌گذاری صنعتی به مناطق محروم، افزایش خودکفایی در سطح منطقه و اعطای استقلال بیشتر به مناطق در تصمیم‌گیری. مائوئیسم، صنایع سنگین را شرط توسعه پایدار و ضروری برای رسیدن به کشورهای پیشرفته می‌دانست. نقد هانت به مائوئیسم این است که نمونه‌ای از ناکارآمدی و نقض آزادی فعالیت اقتصادی است.

۵,۲ پارادایم نیازهای اساسی

این پارادایم به دنبال مبارزه با فقر، بیکاری و نابرابری شدید در فرایند توسعه است. تجربه توسعه بر اساس مدرنیزاسیون، منجر به افزایش فقر و نابرابری شد، هرچند رشد اقتصادی وجود داشت. مطالعات متعددی نشان داد که حتی رشد بالا، منجر به کاهش فقر نشده است. همین امر منجر به ظهور پارادایم نیازهای اساسی در توسعه شد که استراتژی "رشد با توزیع" نیز نامیده شد. لغبر (۱۹۷۴) یکی از نظریه پردازان پارادایم نیازهای اساسی

است. مدیرعامل سازمان بین المللی کار نیز در کنفرانس جهانی اشتغال سال ۱۹۷۶ مفهوم "نیازهای اساسی" را مطرح کرد. در آن گزارش، نیازهای اساسی به چهار دسته، طبقه بندی شده اند: ۱- مواد غذایی، سرپناه و لباس؛ ۲- دسترسی به خدمات اساسی مانند آب سالم، آموزش و بهداشت و درمان ۳- کار مناسب برای کسانی که قادر و مایل به کار هستند ۴- نیازهای کیفی مانند محیط زیست سالم و مشارکت در تصمیم گیری. رابرت مک نامارا رییس وقت بانک جهانی از این پارادایم دفاع کرد و مبارزه با فقر را هدف اصلی بانک جهانی قرار داد که تا کنون ادامه دارد. مهم ترین ویژگی این پارادایم، پیامدهای سیاستی آن است. هر چند این پارادایم ساختار نظری جدیدی ندارد، ولی استدلال آن نوآوری داشت، زیرا فرض مربوط به تمایل فقیر و غنی برای پس انداز و سرمایه گذاری و فرض مربوط به ترکیب تقاضای داخلی و عوامل موثر بر آن را زیر سوال برد. نقد هانت به پارادایم این است که برای اجرا، با چالش های زیادی مواجه است.

۶,۲ پارادایم نئو کلاسیک

فصل نهم به توضیح پارادایم نئو کلاسیک در اقتصاد توسعه می پردازد. اقتصاد نئو کلاسیک، مطلبی در مورد توسعه ارائه نمی کند و تنها بر سوالات کوتاه مدت متمرکز می شود، زیرا فرض می کند که توسعه در بلندمدت، تضمین شده است. امادر واقع، این فرض در مورد کشورهای توسعه نیافته برقرار نیست. هانت نظر پاتر و یامی را ذکر می کند که شاید اولین کسانی بودند که در اقتصاد توسعه در باره علل توسعه اقتصادی از دیدگاه نئو کلاسیک نوشتند. پس از آن اقتصاددانان نئو کلاسیک بر موضوعات خاص در توسعه متمرکز شدند و نظریه های توسعه را نیز نقد کردند. اقتصاد دانان نئو کلاسیک مانند دیپاک لال، به طور کلی منتقد وجود اقتصاد توسعه هستند. هانت به نقد پارادایم نئو کلاسیک در زمینه نقش بازار، آزادی های فردی و فروض بازار آزاد، اقتصاد تعادلی و نامناسب بودن آن برای تحلیل اقتصاد واقعی، می پردازد. با مطالعه این فصل، این فکر را در ما تقویت می شود که اقتصاد نئو کلاسیک پارادایمی در کنار سایر پارادایم ها در توسعه است و سلطه اقتصاد نئو کلاسیک، ناشی از ناتوانی پارادایم های جایگزین است.

کتاب هانت نشان می دهد که تنها الگویی که تعریف روشنی از فرایند توسعه و توسعه نیافتگی، ارائه نمی کند، اقتصاد نئو کلاسیک است. این بدان معنی است که اقتصاددانان نئو کلاسیک به دنبال درک علل توسعه نیافتگی نیستند. اقتصاددانان نئو کلاسیک به توسعه از

دیدگاه کارایی در تخصیص منابع و تحولات تکنولوژیک پرداخته‌اند. از دیدگاه نئوکلاسیکها، بازار و دست نامرئی، کارآمدترین تخصیص‌دهنده منابع است و لذا دخالت دولت را تنها وقتی می‌توان توجیه کرد که شکست بازار وجود دارد. پنج پارادایم دیگر، غیر از نئوکلاسیک، انتظار دارند که دولت نقش مهمی در فرایند توسعه، به خصوص در مراحل اولیه آن، ایفا کند.

علاوه بر شش پارادایم یادشده، هانت نظریه وابستگی را نیز توضیح می‌دهد، اما آن را پارادایم نمی‌داند. از دیدگاه تحلیل وابستگی، روابط میان مرکز و پیرامون، از توسعه در پیرامون جلوگیری می‌کند. نئومارکسیست‌ها و ساختارگرایان، تحلیل وابستگی را مطرح کردند. در نظر آنان، وابستگی متقابل نیست، بلکه رابطه یک‌طرفه است و مازاد پیرامون به مرکز جریان می‌یابد. نئومارکسیست‌ها، سه شکل از وابستگی را تعریف کردند: وابستگی تجاری، وابستگی مالی و وابستگی فن‌آوری. تحلیل نئومارکسیستی از وابستگی این است که دنیا تحت سیطره یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است. توسعه پیرامون وابسته به توسعه مرکز است و تنها راه رسیدن به توسعه، جدایی از مرکز است. نقد هانت به تحلیل وابستگی این است که بسیاری از ویژگی‌های مهم مانند جمعیت، قوم، زبان، موقعیت جغرافیایی، و ترکیب منابع طبیعی در پیرامون را نادیده گرفته است.

۳. نقد شکلی اثر

از جهت مولفه‌های جامعیت صوری، اثر دارای پیش‌گفتار، مقدمه کلی، بیان صریح هدف اصلی اثر، فهرست تفصیلی مطالب، نمودار، جدول، خلاصه و نتیجه‌گیری فصول است. از جهت کیفیت فنی و ظاهری، اثر دارای حروف نگاری، صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ و صحافی مناسب است. نمونه خوانی به خوبی انجام شده است، از این رو اغلاط چاپی، به ندرت وجود دارد. اثر دارای ویراستار است، رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش تخصصی، مناسب است و متن روان و رسایی آرایه شده است. تنها نقد شکلی اثر این است که ارتباط طرح جلد با عنوان کتاب، مشخص نیست.

۴. نقد محتوایی اثر

پس از مقدمه و دو فصل مربوط به مباحث نظری، فصل چهارم تا دهم به آرایه شش پارادایم و همچنین نظریه وابستگی می‌پردازد. فصل یازدهم به نتیجه‌گیری و مقایسه

پارادایم‌ها اختصاص دارد. در شش فصل نیز حول عنوان پارادایم، به تبیین مباحث پارادایم می‌پردازد. از این رو، این کتاب دارای نظم منطقی و انسجام مطالب در کل اثر و در درون هر فصل است. مولف از منابع معتبری در تبیین هر پارادایم استفاده کرده است. منابع مورد استفاده در اثر، تا سال انتشار کتاب یعنی سال ۱۹۸۹ را شامل می‌شود و منابع ۲۶ سال اخیر را شامل نمی‌شود. از این رو از منابع جدید برای تبیین موضوعات به صورت روزآمد استفاده نشده است. به رغم روزآمد نبودن میراث نظری و پارادایم‌های توسعه، مباحث مطرح شده از انسجام، دسته‌بندی، کیفیت تحلیل و اتقان مناسب، برخوردار است. در نقد نظرات هر پارادایم نیز مطالب مستند و نسبتاً مستدلی، ارائه شده است. مهمترین نوآوری اثر، کاربرد رویکرد پارادایمی کوهن در اقتصاد توسعه است. همچنین دیدگاه مائوئیسم و نئومارکسیسم در توسعه، تبیین شده است، در حالی که در متون مرسوم توسعه اقتصادی، از طرح آن اجتناب می‌کنند. به همین جهت، از شمول بیشتری نسبت به سایر متون مرسوم در اقتصاد توسعه، برخوردار است.

یکی از مزایای اثر این است که هر یک از دیدگاه‌های اصلی در توسعه را به صورت دسته‌بندی شده و فهرست وار، ارائه می‌کند. مزیت دیگر اثر این است که به بررسی تطبیقی و مقایسه دیدگاه‌های اصلی در توسعه می‌پردازد. در انتهای هر فصل نیز بررسی انتقادی آن پارادایم را ارائه می‌کند.

از جمله نقدهای محتوایی اثر این است که اقتصاددانان توسعه در مورد وجود دیدگاه مسلطی به نام پارادایم نیازهای اساسی توافق ندارند. نیازهای اساسی به عنوان یک نظریه مطرح در توسعه و حتی به عنوان یک چهارچوب فکری در تراز سایر پارادایم‌های مطرح شده توسط مولف، قرار ندارد. نقد دیگر محتوایی به اثر این است که مباحث توسعه دهه ۱۹۹۰ و دهه ۲۰۰۰ را پوشش نداده است. مانند: شکست اجماع واشنگتنی و تعدیل اقتصادی نئوکلاسیک‌ها، فروپاشی سوسیالیسم شوروی و مائوئیسم، ظهور نارسایی‌های نیازهای اساسی در عمل، ظهور نئوساختارگرایی و نهادگرایی جدید و جهت‌گیری‌های جدید در اقتصاد توسعه از قبیل اقتصاد توسعه رفتاری. بنابراین برای استفاده به عنوان متن درسی در اقتصاد توسعه در سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶)، این اثر، دارای جامعیت موضوعی نیست.

۵. نقد روش‌شناختی اثر

رویکرد کتاب از جهت برداشت غیردقیق از مفهوم پارادایم و انقلاب علمی کوهن، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها، و پارادایم مقبول در اقتصاد و توسعه، مورد نقد است.

۱,۵ برداشت غیردقیق مولف از مفهوم پارادایم و انقلاب علمی کوهن

آموزش دانشگاهی کوهن در رشته فیزیک و تاریخ علم بود. مخاطب کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، فیزیک دانان بودند، اما به سرعت توجه دانشمندان علوم اجتماعی را نیز به خود جلب کرد. پس از طرح واژه پارادایم توسط تامس کوهن، این اصطلاح در علوم طبیعی و سپس در علوم اجتماعی از جمله متون اقتصادی به کار رفت. استیگلیتز (۲۰۰۲) در مقاله "اطلاعات و تغییر پارادایم در علم اقتصاد"، به بحث در باره این موضوع پرداخته است که اقتصاد اطلاعات باعث تغییر بنیادین در پارادایم حاکم در اقتصاد شده است. (Stiglitz, 2002: Vol: 92, pp: 460-501) ایچنز و کرگل (۱۹۷۵) در "مقاله‌ای درباره نظریه پساکینزی: یک پارادایم جدید در علم اقتصاد"، به بحث در باره این موضوع پرداخته‌اند که اقتصاد پساکینزی، تغییر اساسی در پارادایم حاکم در علم اقتصاد کلان ایجاد کرده است. (Eichner, Alfred and J.A.Kregel, 1975: Vol: 13, pp: 1293-1314) پرسلی و سسیونز (۱۹۹۴) در مقاله "اقتصاد اسلامی: ظهور یک پارادایم جدید"، به بحث در باره این موضوع پرداخته‌اند که اقتصاد اسلامی، پارادایم جدیدی است که در علم اقتصاد ظهور کرده است. (Presley, John and John Sessions, 1994: Vol: 104, pp: 584-596) گرینوالد و استیگلیتز (۲۰۰۲) در کتاب "به سوی یک پارادایم جدید برای اقتصاد پولی"، به ارایه مباحثی می‌پردازند که معتقدند یک پارادایم جدید در اقتصاد پولی است و پارادایم حاکم را تغییر خواهد داد. (Greenwald, Bruce and Joseph Stiglitz, 2003) → گور (۲۰۰۰) در مقاله "ظهور و افول اجماع واشنگتنی به عنوان یک پارادایم برای کشورهای در حال توسعه"، به بحث در باره این موضوع می‌پردازد که اجماع واشنگتنی به عنوان یک پارادایم نئوکلاسیک در توسعه ظهور کرد ولی با شکست مواجه شد و افول کرد. (Gore, Charles, 2000) → اتزیونی (۲۰۱۱) در مقاله "اقتصاد رفتاری، به سوی یک پارادایم جدید" به بحث در باره این موضوع پرداخته است که اقتصاد رفتاری باعث تغییر اساسی در پارادایم حاکم در علم اقتصاد شده است. (Etzioni, Amitai, 2011: Vol: 55, pp: 1099-1119) در تمام موارد یاد شده، ادعا شده که با وقوع یک انقلاب علمی، از یک پارادایم به پارادایم دیگر منتقل شده ایم.

رویکرد و ویژگی متمایز کتاب هانت، کاربرد فلسفه علم کوهن و تحلیل پارادایمی دیدگاه‌های مسلط در اقتصاد توسعه است. بر خلاف آنچه هانت از پارادایم کوهن برداشت کرده است، پارادایم، چهارچوب فکری نیست، بلکه چهارچوب فکری را هم در بر

دارد. تعریف هانت از پارادایم، ناقص است. زیرا پارادایم را تنها در ارزش‌ها، باورها و نظریه‌ها منحصر کرده است. (هانت، ص ۱۶) در حالی که کوهن در باره پارادایم می‌گوید:

هدف از گزینش این واژه این است که برخی از نمونه‌های پذیرفته شده کاوش‌های واقعی علمی - نمونه‌هایی که شامل قانون، نظریه، کاربرد و ابزار اندازه‌گیری نیز می‌شوند - الگوهایی در اختیار می‌نهند که از آنها سنت‌های پژوهش علمی منسجم خاصی نشأت می‌گیرند (کوهن، ۱۳۹۱: ۴۰).

هانت می‌گوید: "کوهن (۱۹۶۲) این چهارچوب فکری متمایز را که آن را گشتالت نیز می‌خواند، پارادایم می‌نامد" (ص ۱۷). باید توجه داشت که گشتالت، پارادایم یا چهارچوب فکری نیست، بلکه ویژگی نوعی ادراک و شناخت است. نویسنده این دو موضوع را با هم خلط کرده است. همچنین در پاراگراف اول صفحه ۱۷، هانت، اساساً دید غیردقیقی در باره علم عادی ارایه می‌کند. تعریف هانت در باره پارادایم (چهار ویژگی ذکر شده در ص ۱۷ کتاب نظریه‌های اقتصادی توسعه) تنها مواردی کلی است که جزء ویژگی‌های پارادایم قرار می‌گیرد، اما مشخص‌کننده آن نیست. معنای پارادایم کوهن متفاوت با آن معنایی است که هانت می‌گوید. در واقع، هانت برداشت خود از پارادایم کوهن را مطرح می‌کند و از اعتبار و مقبولیت مفهوم پارادایم کوهن استفاده می‌کند. پارادایم کوهن، مفهوم تخصصی برای تحول علوم طبیعی است و برای اطلاق آن بر حوزه‌های معرفتی غیر از علوم طبیعی باید با احتیاط پیش رفت.

۲,۵ آیا انقلاب علمی و پارادایم در اقتصاد، وجود دارد؟

پرسشی که علاوه بر مفهوم پارادایم مطرح می‌شود این است که آیا اساساً انقلاب علمی در اقتصاد اتفاق افتاده است؟ وقوع انقلاب علمی در اقتصاد، محل بحث اقتصاددانان بوده است. کوتز (۲۰۰۷) این پرسش را مطرح کرده است که آیا انقلاب علمی در اقتصاد وجود داشته است؟ در پاسخ می‌گوید که به استثنای انقلاب کینزی دهه ۱۹۳۰، هیچ مرحله‌ای از تغییر پارادایم در اقتصاد، مانند علوم طبیعی وجود نداشته است. کوهن تردید داشت که آیا هیچ پارادایمی در علوم اجتماعی وجود دارد یا نه؟ (کوهن، ۱۳۹۱، ص ۱۵) در نظر کوتز، در علوم اجتماعی، پارادایم را می‌توان "نظریه پایه" (basic theory) تعریف کرد. از این دیدگاه، علم اقتصاد می‌تواند متحدالشکل‌سازتر (uniformitarian) از علوم طبیعی به حساب آید. از

این رو در نظر کوتز، تاریخ علم اقتصاد تحت سیطره تنها یک پارادایم بوده است: "نظریه تعادل عمومی" در مکانیزم بازار. (کوتز، ۲۰۰۷، ص ۲۹۲) در مقایسه با علوم طبیعی، پارادایم کوهن کمتر عینی و قابل درک در علم اقتصاد است. انقلاب کینزی دهه ۱۹۳۰ دارای بسیاری از ویژگی‌های انقلاب علمی کوهن است. (کوتز، ۲۰۰۷، ص ۲۹۳) نظرات کینزی بی تردید برای اقتصاددانان نه تنها یک نقشه جدید بلکه همچنین جهت‌گیری‌های اساسی برای ایجاد نقشه، ارایه کرد. (Coats, 2007: 294).

۳,۵ آیا پارادایم و انقلاب علمی در نظریه‌های توسعه وجود دارد؟

پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا انقلاب علمی در اقتصاد توسعه، اتفاق افتاده است؟ اغلب تحلیل‌ها در اقتصاد توسعه بر اساس کار کوهن، بر انتقال از مدرنیزاسیون به نظریه وابستگی، متمرکز شده‌اند. (مانند مقاله فاستر-کارتر، ۱۹۷۶) اما نتیجه این گونه تلاش‌ها برای کاربرد الگوی کوهن برای تحول علمی، رضایت بخش نبوده است. (الگوا، ۱۹۸۵، ص ۲۱۶) دلیل آن این است که تحلیل‌گران، مفاهیم و ایده‌های اثر کوهن را نادرست به کار برده‌اند. کاربرد نادرست ساختار انقلاب‌های علمی در توسعه بر دو نوع است: (Elguea, 1985: 213-233)

اول، مفاهیم در اثر کوهن به راه‌هایی به کار برده شده است که کوهن هیچ‌گاه مورد نظرش نبوده است و معنای آن اصطلاحات به فراتر از حدود آن بسط داده شده است. دوم، تحلیل‌گران، اصطلاحات کوهن را بدون آگاهی کامل از آن، یا دست‌کم بدون جدی گرفتن پیامدهای الگوی کوهن، به کار بردند. (الگوا، ۱۹۸۵، ص ۲۱۷) وضعیت "ماقبل پارادایم" (Pre-Paradigm) باعث می‌شود علوم اجتماعی با علوم طبیعی تفاوت داشته باشد. اصطلاح پارادایم، قبل از کتاب هانت، در توسعه اقتصادی به کار رفته و مولفانی سعی کرده‌اند پارادایم را در توسعه به کار ببرند. در سال ۱۹۶۹، بودن هایمر گفت که توسعه در بحران کوهنی است و اجماع حول نظریه مدرنیزاسیون متزلزل شده است و پارادایم دیگری در حال ظهور است. وی پارادایم در حال ظهور را "نظریه وابستگی" می‌داند. فاستر-کارتر (۱۹۷۶) دو نوع پارادایم در توسعه پیدا می‌کند: یک پارادایم با انتشار کتاب: "مراحل رشد اقتصادی" روستو (۱۹۶۰) شروع می‌شود که همان پارادایم مدرنیزاسیون است. پارادایم دیگر ظهور پارادایم نئومارکسیست است که به عنوان نظریه وابستگی معروف شده است. (الگوا، ۱۹۸۵، ص ۲۲۰) باید توجه داشت که طبق نظر کوهن، پارادایم‌ها ذاتاً

قیاس ناپذیر هستند. (الگو، ۱۹۸۵، ۲۲۰). کوهن علیه چنین رویه‌ای موضع گرفته است و می‌گوید: برخی دانشمندان علوم اجتماعی این دیدگاه را از من گرفته اند که آنها می‌توانند با مشروعیت بخشیدن به توافق در مورد مبانی و سپس چرخیدن به حل مساله، وضعیت رشته‌شان را بهبود ببخشند، آنها نکته مرا نادرست تفسیر می‌کنند. (کوهن، ۱۹۷۰، ص ۲۴۵)

طبق نظر کوهن، علامت مرحله "ماقبل پارادایم" در علوم اجتماعی (و توسعه) این است که هیچ پارادایمی هنوز مسلط نشده است. پارادایم‌ها همیشه مسلط هستند، در غیر این صورت آنها پارادایم نیستند. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۱)

در نظر الگو، اگر نظریه‌های توسعه را پارادایم بنامیم، نتیجه‌اش آن است که توسعه، رشته‌ای چند پارادایمی می‌شود که خلاف نظر کوهن است که پارادایم مسلط را مطرح می‌کند. این کاربرد نادرست مدل کوهن است. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۲) از نظر فاستر-کارت (۱۹۷۶)، کوهن عالم علوم طبیعی است و پارادایم، برگرفته از علوم طبیعی است. بنابراین هر کاربردی از پارادایم در علوم اجتماعی در اصل، مساله‌دار است. (فاستر-کارت، ۱۹۷۶، ص ۱۶۸) از جمله مشکلات کاربرد نظریه کوهن در علوم اجتماعی این است که کوهن، علوم اجتماعی را به عنوان وضعیت "ماقبل پارادایم" در نظر می‌گیرد که هیچ پارادایم واحدی هنوز برتری کسب نکرده است تا بتوان گفت که چرخه نرمال بودن و انقلاب حتی شروع شده است. در وضعیت "ماقبل پارادایم" علوم اجتماعی، "مکتب‌های" رقیب، وجود دارد. کوهن، ویژگی‌های مرحله "ماقبل پارادایم" را مشخص نکرده است. (فاستر-کارت، ۱۹۷۶، ص ۱۷۰) در توسعه، یک مکتب، جایگزین مکتب دیگر می‌شود. (ص ۱۷۱) از این رو به نظر می‌رسد که نظریه توسعه، "ماقبل پارادایم" است. (Faster-Carter, 1976, Vol.4, pp.167-180).

۴,۵ قیاس ناپذیری پارادایم‌های علمی

پارادایم پیش از انقلاب علمی و پارادایم‌های پس از انقلاب علمی، بایکدیگر قیاس ناپذیرند. (Incommensurable). (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۱۳) وقتی انقلاب علمی رخ می‌دهد و پارادایمی نوین جایگزین پارادایم پیشین می‌شود، با جهانی متفاوت مواجه می‌شویم. کوهن این جهان‌های متفاوت را تحت عنوان قیاس ناپذیری پارادایم‌های پیش و پس از انقلاب بیان می‌کند. (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۴۸)

پارادایم‌ها گرچه کل‌های یکپارچه‌اند، اما دارای اجزایی همچون نظریه، قوانین، مفاهیم، روش‌های پژوهش، ابزارها و مجموعه‌ای از گزاره‌های مشاهده‌ای هستند. بنابراین تحول پارادایم‌ها سبب تحول اجزای آنها نیز می‌شود. از این رو سه جنبه مهم قیاس ناپذیری پارادایم‌ها، وجود دارد:

۱. قیاس ناپذیری مفاهیم: (به دلیل تغییر معنایی)؛ اگر چه واژگان به کار رفته در پارادایم‌های پیش و پس از انقلاب، یکسانند، اما از آنجا که در دو شبکه زبانی متفاوت به کار رفته‌اند، دارای معانی متفاوت هستند و بنابراین قیاس ناپذیرند. (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۵۱)

۲. قیاس ناپذیری روش شناختی: هنگامی که انقلاب علمی رخ می‌دهد و پارادایم جدیدی جایگزین پارادایم پیشین می‌شود، معیار انتخاب مسایل مطرح برای پژوهشگران نیز دگرگون می‌شود، به طوری که بسیاری از مسایل پارادایم قدیم که از نظر مسایل علمی برای دانشمندان اهمیت محوری داشتند، در پارادایم جدید، اهمیت خود را از دست می‌دهند و یا اساساً از نظر طرفداران پارادایم جدید، کاملاً غیرعلمی قلمداد می‌شوند. حتی بعضی اوقات مساله به طور کلی از بین می‌رود و از مساله بودن می‌افتد. برعکس، بسیاری از مسایل که در پارادایم قدیم، پیش پا افتاده به نظر می‌رسیدند، ممکن است در پارادایم جدید، بنیادی‌ترین مسایل در پژوهش علمی شناخته شوند. با چنین تغییری در حوزه مسایل، غالباً روش‌های پژوهش نیز تغییر می‌کند و تغییر مسایل و روش‌های پژوهش، تغییر راه‌حل‌های پذیرفته شده به مثابه الگوهای حل مساله را در پی خواهد داشت. (حیدری، ۱۳۸۵، صص ۶۴-۶۵)

۳. قیاس ناپذیری مشاهدات: دانشمندان، پیش و پس از انقلاب علمی، گرچه به یک چیز می‌نگرند، اما یک چیز را نمی‌بینند. (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۷۲)

بنابراین، پارادایم‌ها از سه جنبه معنایی، روش شناختی و مشاهدتی، قیاس ناپذیر هستند. (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۷۵) در سیر تاریخی علم، به دلیل وقوع انقلاب‌های علمی، با ظهور و سقوط پارادایم‌های علمی، مواجهیم. (حیدری، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹)

در نظر الگوا، قیاس ناپذیری آنگونه که توسط کوهن بیان شده است، دو محدودیت مهم بر فعالیت علمی می‌گذارد:

اول: پارادایم‌ها جایگزین یکدیگر می‌شوند، ولی غیرممکن است آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم یا از لحاظ عقلانی مزیت نسبی و عدم مزیت نسبی آنها را ارزیابی کنیم. در

نظر کوهن، رقابت به معنای نزاع عقلانی برای توضیح بهتر نیست، بلکه موضوع مقایسه‌ناپذیری است. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۳)

دوم: دومین محدودیت مهم، مربوط به ماهیت پیشرفت در علم است. به دلیل مقایسه‌ناپذیری، پارادایم‌ها نمی‌توانند دستاوردهای پارادایم‌های ماقبل را جذب کنند. در اغلب موارد، دستاوردها و مسایل قدیم، فراموش شده یا تنها برای ثبت در تاریخ است، عمدتاً به خاطر آنکه با پارادایم جدید، اهمیت مسایل و معماها تغییر می‌کند. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۴)

استفاده نادرست از کتاب ساختار انقلاب علمی، به صورت نادیده گرفتن اهمیت مفهوم مقایسه‌ناپذیری است. پارادایم‌ها، رقیب یکدیگر نیستند. رویکرد تحلیل پارادایمی در توسعه که در سال‌های اخیر متداول شده است، با در نظر گرفتن شواهد تجربی و اعوجاج‌ها، قدرت توضیحی شان را مقایسه می‌کند، در حالی که نادیده گرفته‌اند که طبق مدل کوهن، مقایسه پارادایم‌ها ممکن نیست یا مشروعیت ندارد. زیرا در مقایسه معنای توسعه و توسعه‌نیافتگی، طبق نظر کوهن، معنای آن در دو پارادایم، متفاوت است. حتی اگر پارادایم‌ها از یک کلمه استفاده کنند، این اصطلاحات معانی متفاوت دارند. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۵)

همین اشتباه توسط چند مولف دیگر انجام شده است. راکس بروخ (۱۹۷۶) و کاهل (۱۹۷۶) از پارادایم‌های رقیب (competing paradigms) و مزایای نسبی یکی بر دیگری صحبت می‌کنند. مک گوان و اسمیت (۱۹۷۸) دیدگاه‌های پارادایمی در چند کشور را مقایسه می‌کنند. هیچکدام از این رویه‌ها، طبق مدل کوهن، مشروعیت ندارد، چون آنها همگی مقایسه پارادایم‌ها را فرض می‌کنند. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۵)

پارادایم‌ها، قابل مقایسه نیستند و در نتیجه طبق نظر کوهن نمی‌توانیم آنها را بایکدیگر مقایسه کنیم. از آنجا که پارادایم‌ها مقایسه‌ناپذیر هستند، وقتی دانشمندان از یک پارادایم به پارادایم دیگر می‌روند، آنها یک تغییر ناگهانی در ادراک (برداشت) را تجربه می‌کنند. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۷) در همین راستا، کوهن قویاً امکان مقایسه و قضاوت در باره انتخاب پارادایم‌ها را انکار می‌کند. (ص ۲۲۷) همان‌طور که کوهن می‌گوید وقتی دانشمندان پارادایم قدیم را رد می‌کنند و عضو پارادایم جدید، می‌شوند، آنها دستخوش تجربه‌ای مشابه تغییر مذهب می‌شوند. (الگو، ۱۹۸۵، ص ۲۲۷، به نقل از کوهن، ۱۹۶۲: ص ۱۱۹) بنابراین برخلاف رویکرد کتاب هانت، پارادایم‌ها مقایسه‌ناپذیرند.

۵,۵ کاربرد پارادایم در اقتصاد از دیدگاه روش‌شناسان اقتصادی

بلاگ می‌گوید که در اولین ویرایش کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، کوهن غالباً اصطلاح "پارادایم" را در معنای فرهنگ لغت، به معنای نمونه‌های معین دستاورد علمی در گذشته به کار می‌برد. اما کوهن در ویرایش بعدی کتاب، اصطلاح پارادایم را برای نشان دادن هم انتخاب مسایل و هم مجموعه‌ای از تکنیک‌ها برای تحلیل آنها، این معنا از پارادایم است که اغلب خوانندگان از کتاب کوهن گرفته‌اند. در دومین ویرایش کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، کوهن به "عدم دقت" در اصطلاح در روایت اول پارادایم اذعان کرد و پیشنهاد کرد که اصطلاح پارادایم، با "ماتریس رشته علمی" (Disciplinary matrix) جایگزین شود. رشته علمی است، چون به دارایی مشترک کارورزان یک رشته خاص، اشاره می‌کند. ماتریس است چون ترکیبی از عناصر منظم از انواع مختلف است. بلاگ می‌گوید که ویژگی متمایز روش شناسی کوهن، مفهوم پارادایم نیست که همه فکر می‌کنند، بلکه انقلاب‌های علمی است. بلاگ می‌پرسد: پارادایم‌های حاکم در تاریخ اندیشه اقتصادی کدامند؟ پاسخ بلاگ این است که علم اقتصاد هیچگاه یک انقلاب عمده نداشته است. الگوی اساسی حداکثرسازی در اقتصاد، هیچگاه جایگزین نشده و جهان بینی اقتصاددانان از قرن هیجدهم تغییری نکرده است. (گوردن، ۱۹۶۵، صص ۱۲۳ و ۱۲۴)

کوتز نیز تاکید می‌کند که علم اقتصاد، در سرتاسر تاریخ آن، تحت سیطره تنها یک پارادایم بوده است. یعنی "نظریه تعادل عمومی از طریق مکانیزم بازار"، ولی بر خلاف گوردن، کوتز تنها انقلاب کینزی را به عنوان تغییر پارادایم، یک "انقلاب علمی" کوهنی، می‌داند و متعاقباً وی همین را در مورد به اصطلاح "انقلاب مارجینال" دهه ۱۸۷۰ ادعا می‌کند. (کوتز، ۱۹۶۱، صص ۲۹۲ و ۲۹۳ و بلک، کوتز و گودوین، ۱۹۷۳، ص ۳۸)

بنجامین وارد که معتقد پروپاقرص روش‌شناسی کوهن است نیز تردید دارد که انقلاب کینزی، یک انقلاب کوهنی است. علاوه بر آن، وی ادعا می‌کند که دوره پس از جنگ جهانی دوم شاهد "انقلاب فرمالیزم" بوده است که پرستیژ اقتصاد ریاضی و اقتصاد سنجی را زیاد کرد ولی این تغییر زیاد نتوانست ماهیت اقتصاد را تغییر دهد. (وارد، ۱۹۷۲، صص ۳۴-۴۸)

برون فن برونر، پس از تعریف "پارادایم" به عنوان "یک شیوه یا چهارچوب فکری و زبانی، سه انقلاب در تاریخ اندیشه اقتصادی شناسایی می‌کند: ۱- "انقلاب لسه فر" از انتشار کتاب گفت‌وگوهای سیاسی هیوم در سال ۱۷۵۲. ۲- انقلاب مارجینال دهه ۱۸۷۰ به عنوان انقلاب دوم. ۳- انقلاب کینزی سال ۱۹۳۶ (برون فن برونر، ۱۹۷۱، صص ۱۳۷-۱۳۸)

در نظر بلاگ اگر در علم اقتصاد بخواهیم نمونه‌ای از انقلاب علمی کوهنی نام ببریم، مثال مناسب، انقلاب کینزی است که واقعا یک تغییر پارادایم بود. نظر نهایی بلاگ این است که اصطلاح "پارادایم" باید از نوشتار اقتصادی کنار گذاشته شود. (Blaug, 1975, 399)

۶. فقدان جامعیت: مغفول ماندن رویکرد نهادگرایی در توسعه اقتصادی در کتاب هانت

کتاب هانت در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است. با اینکه در زمان انتشار این کتاب، نهادگرایی به عنوان یک رویکرد در اقتصاد توسعه مطرح بود، ولی هانت از آن غفلت کرده و بدان نپرداخته است.

نهادگرایی نقش نهادها را در توسعه اقتصادی مورد تاکید قرار می‌دهد. تحول نهادهای اقتصادی باید زمینه اصلی تحولات اقتصادی را تشکیل دهد. در نهادگرایی، نهاد به عنوان واحد تحلیل برگزیده می‌شود، نهادگرایان در آن چارچوب به همه اموری که به اصلاح نهادی مربوط می‌شود به عنوان عامل و یا مانع توسعه نگاه می‌کنند. بدین ترتیب نهادگرایان در ساده‌ترین عبارت فرایند توسعه را "فرایند دگرگونی نهادی" معرفی می‌کنند. نهادها موجب هدایت اطلاعات درباره شرایط بازار، کالاها و مشارکت کنندگان در بازار می‌شوند. جریان مناسب اطلاعات به بنگاه‌ها در شناسایی الگوها و فعالیت‌های پربازده و نیز ارزیابی اعتبار آن‌ها کمک می‌کند. نهادها حقوق مالکیت و قراردادهای را تعریف کرده و تعیین می‌کنند که چه کسی باید چه چیزی را و چه زمانی کسب کند. نهادها موجب افزایش یا کاهش رقابت در بازارها می‌شوند. از دیدگاه نهادگرایی، اقتصاد باید به عنوان یک سازمان با مجموعه کامل و واحد تشکیلات که تمامی اجزای آن با یکدیگر ارتباط دارد، مورد بررسی قرار گیرد. (نورث، ۱۳۷۹)

نهادها قواعد بازی در جامعه اند. به عبارت سنجیده‌تر، قیودی وضع شده از جانب نوع بشرند که روابط متقابل انسانها بایکدیگر را شکل می‌دهند و موجب نظام‌مند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشر می‌گردند. نورث، هم نوع رسمی وهم نوع غیررسمی نهادها را به رسمیت می‌شناسد؛ یعنی هم قوانینی که واضع آنها بشر است وهم آداب و رسوم رفتاری. از این دیدگاه، نهادها، هم ممکن است خلق شوند (مانند قانون اساسی) وهم اینکه به مرور

زمان شکل گیرند و مقبول واقع شوند (مانند حقوق فرعی). مهم‌ترین تفاوت‌های روش‌شناختی میان نئوکلاسیک‌ها و نهادگرایان عبارتند از:

۱. نهادگرایان در پی ساختن مدل‌های الگو (نظریه‌ها) هستند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها می‌کوشند الگوهای پیش‌بینی‌کننده (فرضیه‌ها) را ایجاد کنند.
 ۲. نهادگرایان الگوهای خود را به کمک نهاد ایجاد می‌کنند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها برای پیشگویی، از مصرف‌کننده یا بنگاه به عنوان واحد تحلیل استفاده می‌کنند.
 ۳. نهادگرایان از رویکرد روان‌شناختی رفتاری استفاده می‌کنند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها از رویکرد فردگرایی روش‌شناختی بهره می‌جویند.
 ۴. نهادگرایان به شواهد ساختاری استناد می‌کنند، در حالی که نئوکلاسیک‌ها به شواهد پیشگویانه تمسک می‌جویند. (داگر، ۱۳۸۳: ۷-۱۹)
- به رغم تاثیر دیدگاه نهادگرایی در توسعه، هانت از تحلیل آن در کتاب خود غفلت کرده است.

۷. نتیجه‌گیری

با وجود گذشت کمتر از سه دهه از انتشار، محتوای کتاب، برای دانش‌جویان اقتصاد توسعه، هنوز هم قابل استفاده است. این کتاب به محققان برای درک بهتر کاستی‌های نظریه نئوکلاسیک غالب، کمک می‌کند. افزون بر آن، این کتاب برای تحلیلگران و برنامه‌ریزان کشورهای در حال توسعه مناسب است. در این اثر نقش نهادها و به ویژه دیدگاه‌های نهادگرایی جدید در توسعه اقتصادی، مغفول مانده است. هر چند کاربرد پارادایم کوهن در اقتصاد توسعه، ابتکار مولف در متون توسعه است، ولی تعریف نویسنده از پارادایم، محل نقد است. همچنین به دلیل قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی و تحول پارادایم‌ها با انقلاب علمی، رویکرد اصلی کتاب در بررسی تطبیقی پارادایم‌های رقیب، مورد انتقاد است. در عین حال این اثر به عنوان یک متن فرعی برای درس اقتصاد توسعه در مقطع کارشناسی ارشد، قابل توصیه است، اما لازم است با تحولات اقتصاد توسعه طی دهه ۱۹۹۰ و دهه ۲۰۰۰ تکمیل شود و نواقص رویکرد تحلیلی کتاب مدنظر باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Diana Hunt,(1975), Credit for agricultural development: a case study of Uganda , Nairobi: East African Publication House.
2. Diana Hunt,(1984), The impending crisis in Kenya: the case for land reform , Aldershot, Hampshire; Brookfield,Vt,USA
- 3 . Diana Hunt,(1989), Economic Theories of Development: an analysis of competing Paradigms , Harvester Wheatsheaf.
- 4 . Diana Hunt,(1991), Rural Households in emerging societies: technology and change in sub-saharan Africa , St. Martin Press.

۵. گشتالت نام مکتبی در روان‌شناسی است که نگرش جزئی‌نگرانه یا اتمیستی در تجزیه و تحلیل مسائل را رد می‌کند. از نظر این مکتب، پدیده‌ها کل‌های پیچیده هستند که در صورت تفکیک به اجزای ریزتر، شناخت صحیحی در مورد آن‌ها به دست نمی‌آید. دیدگاه کوهن مبنی بر این که نظریه‌ها همچون ساختار هستند، با دیدگاه گشتالتی هم‌سو است. نظریه گشتالت این است که "کل‌هایی وجود دارند که رفتارشان را به وسیله اجزای متشکله آن‌ها نمی‌توان تعیین کرد، بلکه رفتار هر جزء از چنین کل‌هایی بسته به ماهیت درونی آن کل تعیین می‌شود.

کتاب‌نامه

- داگر، ویلیام (۱۳۸۳)، "تفاوت‌های روش‌شناختی میان اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد نهادی"، ترجمه دکتر سیدحسین میرجلیلی، نامه علوم انسانی، شماره ۱۰.
- کوهن، توماس، (۱۳۹۱)، "ساختار انقلاب‌های علمی"، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: انتشارات سمت
- مقدم حیدری، غلامحسین، (۱۳۸۵)، "قیاس ناپذیری پارادایم‌های علمی"، تهران: نشر نی.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۹)، "ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی"، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: نشر نی
- هانت، دایانا، (۱۳۸۶) "نظریه‌های اقتصادی توسعه؛ تحلیلی از پارادایم‌های رقیب"، ترجمه: دکتر غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ دوم،

- Aidan Foster-Carter,(1976), From Rostow to Gunder Frank:Conflicting paradigms in the analysis of Underdevelopment , World Development, Vol.4,No.3, March
- Black.R., A.W.Coats and W.Goodwin,(eds.),(1973), The Marginal Revolution in Economics:Interpretation and Evaluation , Durham

- Blaug, Mark, (1975), Kuhn versus Lakatos or Paradigms versus research programmes in the history of Economics , History of Political Economy, Vol.7, No.4
- Bronfenbrenner, M. (1971), The Structure of Revolutions in Economic thought , History of Political Economy, Vol.3
- Coats, A. W. (1969), Is there a structure of Scientific Revolutions in Economics? Kyklos, Vol.22
- Eichner, Alfred and J. A. Kregel, (1975), "An Essay on post-keynesian theory: A new paradigm in Economics", Journal of Economic literature , Vol. 13 , No. 4
- Etzioni, Amitai, (2011), "Behavioral Economics, Toward a New Paradigm", American Behavioral Scientists, Vol.55, No.8
- Gordon, D., (1965), The role of the history of Economic thought in the understanding of Modern Economic Theory , American Economic Review, Vol.55
- Gore, Charles, (2000), "The Rise and fall of the Washington consensus as a Paradigm for developing countries", World Development, Vol.28, No.5
- Greenwald, Bruce and Joseph Stiglitz, (2003), "Towards A new Paradigm for Monetary Economics", Cambridge University Press.
- Hunt, Diana, (1975), Credit for agricultural development: a case study of Uganda , Nairobi: East African Publication House.
- Hunt, Diana, (1984), The impending crisis in Kenya: the case for land reform , Aldershot, Hampshire; Brookfield, Vt, USA
- Hunt, Diana, (1989), Economic Theories of Development: an analysis of competing Paradigms , Harvester Wheatsheaf.
- Hunt, Diana, (1991), Rural Households in emerging societies: technology and change in sub-saharan Africa , St. Martin Press.
- Javier Elguea, (1985), "Paradigms and scientific revolutions in development theories", Journal of Development and change, Vol.16
- Presley, John and John Sessions, (1994), "Islamic Economics: The emergence of a new paradigm ", The Economic Journal, Vol.104, No.424
- Sadiddin, Ahmad, (2014), "A Review of Diana Hunt Economic Theories of Development: An Analysis of Competing Paradigms", International Journal of Culture and History, Vol. 1, No. 2
- Stiglitz, Joseph, (2002), "Information and the change in the paradigm in economics", The American Economic Review, Vol.92, No. 3
- Ward, B. (1972), What is wrong with Economics , New York